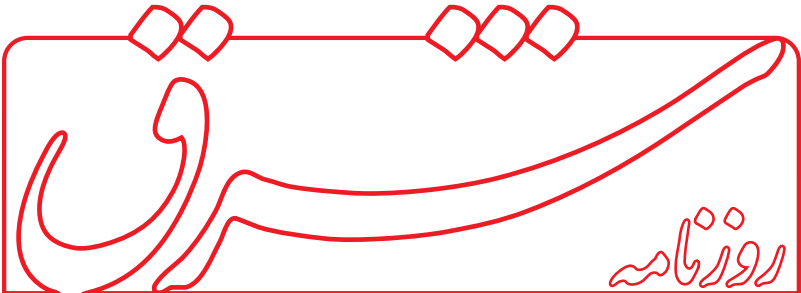




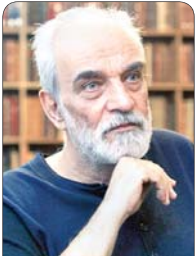
روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان الوند، کوچه آرشدیا، پلاک ۶
تلفن: ۰۲۲-۸۸۶۵۴۳۹۰ نامبر: ۰۲۱۹-۸۸۸۰۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: ۲۲-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۲
www.sharhdaily.ir

تهران : آذان ظهر ۱۲:۵۸ آذان مغرب ۱۹:۲۵ آذان صبح فردا ۵:۲۶ طلوع آفتاب ۶:۵۰



چهارشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۹۲ | ۱۲ ذی‌القعدة ۱۴۳۴ | ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۳ | سال یازدهم | شماره ۱۸۳۵ | ۱۶ صفحه

خاطرات منهدم‌شده «آیدین آغداشلو» در دویی



شرق: آیدین آغداشلو خاطرات انهدامش را در نمایشگاه‌های مختلفی به نمایش گذاشته‌است؛ ۱۵ اثر برجسته که بر اساس تکنیک گواش روی مقوای بزرگ در اندازه‌های ۸۰×۶۰ نقش گرفته و در رابطه با اشیای قدیمی است که از بین رفته‌اند. در این آثار همچنین هنرهای اسلامی مثل خط‌ها، نگارگری‌ها و نقاشی‌های دوره رنسانس دیده می‌شود. این بار شماری از «خاطرات‌انهدام» که در مجموعه بنیاد فرجام نگهداری می‌شود در دویی به نمایش در می‌آید. نمایشگاه «خاطرات‌انهدام» از تاریخ ۱۶ مهرماه به‌مدت یک‌ماه در دویی بر گزار خواهد شد.

کوچ‌نشین

سفرت به خیر عزیزم...



ناهید کبیری

● خبر را که شنیدم، با پریشانی به طرفش رفتم و گفتم: «چیزی هست که از من پنهان کرده باشی؟» با لب‌بند تلناک شرقی‌اش که روز را روشن کرده بود، اهسته گفت: «تو نگران این حرف‌ها نباش، مارتسا! فردا بیا با هم حرف می‌زنیم.» فردا یکشنبه بود. صبح‌های یکشنبه به کلیسا می‌رفتم و چهار بعدازظهر به خانه. با هم در آشپزخانه می‌نشستیم و تا هوا تاریک شود، حرف می‌زدیم. چای ایرانی بوی هل می‌داد؛ بوی عطر باغ‌های هزارویکشب. انگلیسی را با لهجه شیرین حرف می‌زد. «مونیکا» همان روز اول، کارش و ظاهر آراسته‌اش را که دید، استخداش کرد و ما با همه اختلاف سنی که داشتیم خیلی زود با هم صمیمی شدیم.

گفت اسمش آنایت است. گفت پسر ۱۵ ساله‌ای دارد که به‌خواست پدرش در مدرسه شانه‌روزی زندگی می‌کند. من هم چند باری پسرش را که برای تعطیلات آخر هفته به خانه مادرش آمده بود، دیده بودم. همسر دومش به خاطر او و پسرش را بی‌میلی (به قول آنایت با فداکاری) تن به مهاجرت داده بود. اما تحمل دوری از وطنش را نداشت. اغلب بهانه می‌گرفت و غر می‌زد. بعد از یکسال هم یک روز تصمیم گرفت برود و رفت. نه از پسر آنایت خداحافظی کرد و نه از من! من باورم نمی‌شد که به همین سادگی بتواند همسر جانش را رها کند و برود. حالا دیگر درد دل‌ها و نامه‌نگاری‌ها و دغدغه‌های آنایت مرا هم به هیجان می‌آورد و آن آرامش ازلی را از من می‌گرفت. غصه‌هایش به‌وسعت جغرافیایی بود که از آن داستان‌ها داشت. داستان‌هایی که برای من به شدت تازه و شنیدنی بود. در روزهایی که کار نمی‌کرد داستان می‌نوشت. قول داده بود یک روز هم داستان زندگی مرا بنویسد. اما انگار این من هستم که دارم زندگی او را می‌نویسم. زندگی پرماجرایی که کسی مثل مرا هم به نوشتن وا داشته‌است... یکشنبه با «دونات»‌های تازهای که خودم پخته بودم به خانه‌اش رفتم. در باز بود. صدایش کردم و داخل شدم. با چشم‌های سرخ و ورم‌کرده در آشپزخانه نشسته بود. گفتم «گریه کردی؟»

گفت: «خداحافظی از کسانی که دوستانم دارم برایم کار آسانی نیست. امروز با پسرم خداحافظی کردم و بعد هم باید با تو. برای همین نمی‌خواستم از آن روز به تو بگویم و زودتر ناراحت کنم.»

گفتم: «پس درست شنیده بودم. می‌روی.» سرش را معصومانه تکان داد: «مگر انتخاب دیگری هم دارم؟ مادرم در بیمارستان است و چند روز دیگر هم دادگاه دارم.» شوهرش از او شکایت کرده بود. باید با آرایش و دوستی او جدا می‌شد. اما خب، به این سادگی‌ها هم نبود. اگر نه رهایش می‌کرد و نه اجازه خروج به او می‌داد.

پیش از آشنایی با او، همه چیز به آرامی می‌گذشت. من تازه ۱۷ساله شده بودم و هر وقت، گزاره به آشپزخانه می‌افتاد، به کیبک خدای خوشمزه‌ای که دخترم برایم خریده بود، نورک می‌دم. دخترم راسالی دو یا سه بار در تعطیلی‌های شکرگزاری، می‌بینم. آنایت هشت‌سال از دخترم جوان‌تر است و من او را به اندازه دخترم دوست دارم. او در میان آن‌همه آرایشگری که تا به حال آمده‌اند و رفته‌اند نظیر ندارد. حالا به مشتریانش چه بگویم؟ با جای خالی‌اش چه کنم؟

فردا دوباره زندگی‌اش بدون او آغاز می‌شود. من مثل

همیشه، تمام الگوها و انگشت‌ها و گردنبندهای نقره‌ایم را به خودم می‌آویزم و با کفش‌های راحت بی‌پاشنه به سر کار می‌روم تا بتوانم تمام روز در چهار گوشه سالن بچرخم، موهای این و آن را از دور و بر صندلی‌ها جارو کنم و به تلفن‌ها جواب بدهم. در سالن را که باز می‌کنم، زنگوله‌ای که روی در نصب شده، جرینگ صدا می‌دهد و من این جرینگ‌جرینگ را خیلی دوست دارم. برای خداحافظی تا دم در آمد بغض کرده گفتم: «گاهی به پسرم تلفن کن، همان آغاز با اقبال منتقدان و مخاطب‌ها مواجه شده‌است و تاکنون جوایز متعددی را از آن خود کرده‌است. از این نویسنده به‌عنوان کافکای ادبیات فرانسه یاد می‌شود. آتش آتش متأثر از آموزه‌های داستان‌نویسی کافکا است و در عموم داستان‌هایش به آدم‌های خاشی‌های می‌پردازد؛ آدم‌هایی که امکان شدن‌شان زندگی معمول متعارف را ندارند و همواره در نوعی انزوا هستند.

پیشخوان

معرفی کافکای فرانسه به ایرانی‌ها

● ایسنا: اصغر نوری از ترجمه کافکای ادبیات فرانسه در ایران خبر داد. رمان «منگی» نوشته ژول گولوف به قلم اصغر نوری ترجمه شده و مجوز نشر گرفته و به گفته مترجم، به‌زودی از سوی نشر افق منتشر می‌شود. نوری در توضیحی متذکر شد: این نویسنده جوان فرانسوی تاکنون هفت – هشت اثر بیشتر منتشر نکرده، اما همه آثارش از همان آغاز با اقبال منتقدان و مخاطب‌ها مواجه شده‌است و تاکنون جوایز متعددی را از آن خود کرده‌است. از این نویسنده به‌عنوان کافکای ادبیات فرانسه یاد می‌شود. آتش آتش متأثر از آموزه‌های داستان‌نویسی کافکا است و در عموم داستان‌هایش به آدم‌های خاشی‌های می‌پردازد؛ آدم‌هایی که امکان شدن‌شان زندگی معمول متعارف را ندارند و همواره در نوعی انزوا هستند.

دخترای ننه‌دریا

روایتی از زندگی «ملیحه» در «هیر» قزوین

گردو؟ شکستم

آزاده تاج‌علی

شهرپور که تمام شود، درخت‌های کوه‌ها بارشان را بر زمین گذاشته‌اند و دختران روستا دامن‌هایشان از گردو پر شده‌است. اینجا «هیر» است. نزدیکی‌های «الموت» قزوین و در دل صخره‌ها و گردنه‌های پیچ‌پیچ. ملیحه ۲۲سال دارد و سال‌هاست که این‌روزها دست‌هایش خنابی و سیاه می‌شود. او می‌گوید در «هیر» رسم داریم که وقتی گردوچینی بزرگ‌ترها تمام می‌شود، دخترهای جوان و دهبخت، پادرختی‌ها را جمع کنند، یعنی گردوهایی که قل می‌خورد و گم می‌شود؛ اینجا همه‌اش کوه و دره است و به این سادگی‌ها نمی‌شود همه گردوها را پیدا کرد. ملیحه توضیح می‌دهد: از بچگی، ماه آخر تابستان را از صبح تا غروب در باغ گردو بودم؛ صبح‌های زود پدرم با سسطل‌های بزرگ آهنی و نی‌های بلند حاضر بود و ما به‌همراه چند تا کارگر باید صبحانه‌خورده و نخورده، خودمان را به درخت‌ها می‌رساندیم تا یاد بگیریم که گردوها وقتی می‌افتد، اسکان دارد به کجاها قل بخورد. در بچگی نمی‌دانستیم که با آن‌همه خواب‌آلودگی این کار به چه دردم می‌خورد، اما بعد فهمیدم که وقتی دهبخت بشوم، می‌توانم پادرختی‌ها را برای خودم بفروشم و با پولش برای سر عروسی‌ام، النگو و گوشواره بخرم. پارسا، البته دختر همسایه‌مان پادرختی‌های خیلی زیادی داشت، روزگی هم کرد و نشست، همه گردوها را شکست و با فروختن مغزه‌ها، خیلی پول بیشتری گیرش آمد. آنقدر که یک خرچ‌خیاطی قسطنی خرید و بعدش هم برایش یک خواستگار خوب پیدا شد. آن‌موقع در روستایمان صدا کرد که معصومه خوش‌شانس‌ترین دختر همه عمر

یک حرف، یک نگاه

اگر فرزند دختر داریم



بهاره رهنما

برداشت اول: پدر به واسطه یک دوست، من را به خانم درخشنده معرفی می‌کند؛ ۱۶ساله و عجله دارم که بازیگر شوم. شش سال از روزی که فیلم «نازنین» را دیدم و بی‌قرار این کار شدم‌ام می‌گذرد. خانم درخشنده در دفترش من را می‌پذیرد. چه بعدازظهر خوبی! راهنمایی می‌شوم. کلی اطلاعات می‌گیرم و مصرت می‌شوم درباره آرزویم.

برداشت دوم: بازیگر شد‌ام! «افعی» را بازی کردم و شاگرد شلوع دانشکده ادبیاتم. حالا خانم درخشنده استاد محبوب بچه‌های رشته ارتباطات در دانشگاه ماست. دوست دارم یک روزی را سر کلاش بروم، اما روزم نمی‌شود؛ هیچ وقت!

برداشت سوم: با دختر ۱۶ساله‌ام و دوستانش به تماشای فیلم خانم درخشنده می‌رویم؛ «هیس! دخترها فریاد نمی‌زنند» دیدن فیلم دقیقاً برایم هم‌زمان شده با روزهای پر مسوولیت و در عین حال شیرینی که سفیر «انجمن حمایت از کودکان» سرزمینم شده‌ام. قبل از این هم، در طول ۱۰ (سال) «وب‌نویسی» و فعالیت در حوزه زنان و کودکان وطمه بارها و بارها از زنان و دختر کانی که هیچ تصور نمی‌کردم، قصه‌هایی شنیدم که

اعلام برنامه

داستان خوانی در «برج میلاد»

و بابک اعطا (فرزند مرحوم احمد محمود) داستان خواهند خواند. جمعه‌شب، برج میلاد اختصاص دارد به داستان خوانی مجید قیصری، محمدعلی علمی، سعید فیروزآبادی و جمال میرصادقی و در نهایت در روز آخر این برنامه، محمدرضا بایرامی، حسن محمودی، فرهاد حسن‌زاده و اسدالله امرایی به خواندن داستان‌های خود خواهند پرداخت. البته محمدرحسین محمدی نیز داستانی برای این شب‌ها دارد که به‌صورت پخش فابل صوتی خواهد بود. شب‌های داستان عنوان برنامه‌ای است که برج میلاد تهران از ۳۱ شهریور تا ششم‌مهر (همزمان با هفته دفاع مقدس) هر روز ساعت ۱۸ (همزمان با ساعت ۱۸) در مرکز همایش‌ها برگزار می‌کند و طی آن هر روز چهار یا پنج نویسنده و مترجم به داستان خوانی می‌پردازند.

شرق: برنامه حضور نویسندگان و مترجمان در شب‌های داستان برج میلاد تهران که ۳۱ شهریور آغاز می‌شود، اعلام شد. بر اساس این برنامه، در شب اول، بلقیس سلیمانی، مسعود امیرخانی، مهدی ربی و مژده دقیقی داستان خوانی خواهند کرد. دوشنبه اول مهرماه، اختصاص دارد به داستان خوانی می‌ایستم و تماشای خانواده‌ها و خصوصاً مادران و دختران ایرانی را به تماشای این فیلم دعوت می‌کنم. بلند تا زوری احمد دهقان، شهریار عباسی، محسن فرجی و علی‌اصغر حداد داستان‌هایشان را خواهند خواند و در چهارشنبه‌شب، رضا ربیسی، سپینود ناجیان، اصغر نوری، محمدرسور رجایی و محمدحسین محمدی میریان شوندگان داستان خواهند خواند. در پنجشنبه‌شب، رضا امیرخانی، فریدون عموزاده‌خلیلی، عدنان غریفی، محمدرضا گودرزی

بیش از یک سال روی این تابلو کار کردم.

به گفته او پیش از این هم افرادی مانند سلطان محمد تابلوهای نگارگری با موضوع معراج پیامبر (ص) کشیده‌اند که این اثر هم اینک در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. فرشچیان در بخش دیگری از صحبت‌هایش درباره تفاوت اثر خود با دیگر نگارگری‌هایی که با موضوع معراج وجود دارند، گفت: «در بیشتر تابلوها، صورت پیامبر (ص) پوشانده شده ولی من سعی کردم ایشان را از پشت سر و رو به درگاه اولویت نشان دهم.»

با اتمام سخنرانی‌ها، فرشچیان به همراه دیگر مسئولان به فضای داخلی موزه رفت تا از تابلوی معراج پرده‌برداری شود. درحالی‌که عکاسان زیادی برای این لحظه حضور داشتند، مردم نیز سعی می‌کردند با ورود به موزه شاهد این لحظه باشند. فرشچیان برای دقایقی در میان خبرنگاران حاضر شد. او در پاسخ به سوال «شرق» درباره اینکه دولت جدید در زمینه فرهنگ به هنر چه اقداماتی می‌تواند انجام دهد، گفت: «باید برای دولتمردانمان دعا کنیم و امیدوارم آنها موفق باشند. آقای روحانی و همکارانشان استاد هستند و می‌دانند چه کاری انجام دهند.»

او درباره توجهی که به امام رضاع) داشته‌است، گفت: «همه ائمه را دوست دارم اما شاید نسبت به امام رضاع) حس خاص‌تری داشته باشم چون در جنوب شرق، غرب و خلیج همیشگی فارس گفت شغافت این امام، شفا یافته‌است»



فرشچیان در مراسم رونمایی از تابلو «معراج»:

برای دولتمردانمان دعا کنیم

کرد و در ادامه ساعد باقری قطعاتی درباره حضرت محدض) خواند. پس از آن محمدعلی نجفی، رئیس سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری به ذکر ویژگی‌های شخصیتی و آثار فرشچیان پرداخت: «هنر و شخصیت استاد، الگوی برای هنرمندان است و فکر می‌کنم استاد، یک معیار برای هنر امروز است» او با خطاب برداردن فرشچیان به‌عنوان «حکیم معاصر» افزود: «او دارای خلاقیت، معرفت و جامعیت هنری است. به نظرم در میان هنرمندان معاصر اسلامی کمتر کسی را می‌توان، هم‌تراز او دانست»

دکه

تصویر تهران در «نمایه تهران»



نام نشر: بهانه‌نامه نمایه تهران
حوزه انتشار: فرهنگی، هنری
تاریخ انتشار: شهریور ۹۲
سردبیر: علی رنجی‌پور
قیمت: ۴۰۰۰ تومان
تعداد صفحات: ۹۶ صفحه

مطالب مهم: هجرت عقلا از تهران / نوشته فریدون مجلسی / صفحه ۷، اسناد / آرزوست / نوشته حسین سلطان محمدی / صفحه ۱۱، تصویر تهران / عکس‌های امیر جدیدی / صفحه ۲۲، ما آموذیم در این شهر بخت خوش / نوشته علی رنجی‌پور / صفحه ۴۱، قصه‌های دنباله‌ار / نوشته سیدعلی میرفتاح / صفحه ۹۱

مطلب پیشنهادی «شرق»:

گفت‌وگو با محمدرضا اصلائی / شهر گم‌گشتگی / صفحه ۷۰

آموزشگاه آزاد سینمایی موج نو

مدیر مسئول و مدیر آموزش: هوشمند ورعی
سایت موج نور ا دیده اید؟
www.mojenofilmschool.com



فیلمی از پرویز شهبازی

تهیه کننده امیر سمواتی

www.filmiran.com